**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه107 – 8/ 7/ 1397 خطابات قانونیه /خروج از محل ابتلا /قاعده احتیاط**

خلاصه بحث:

بحث در خطابات قانونیه بود. در جلسات گذشته پنج نقضی که مرحوم امام بر قول به انحلال وارد کرده بود، بیان و بررسی شد. در این جلسه ابتدا نقض ششم و هفتم بررسی شده و در ادامه از تحلیل انحلال بحث می­شود. برای تبیین حقیقت انحلال، حقیقت امور ذهنیه­ای مانند علم و تصور تبیین شده و به حقیقت ملک نیز اشاره می­شود.

**بررسی نقض ششم: تفاوت سنخ احکام تکلیفی و وضعی**

آخرین نقضی که حاج آقای والد از مرحوم امام نقل کرده و بررسی می­کند این است که لازمه مقیّد بودن حکم تکلیفی به قدرت، مقید بودن حکم وضعی به قدرت است. در حالی که قطعاً حکم وضعی مقید به قدرت نیست.

حاج آقای والد در پاسخ به این نقض می­فرماید: سنخ احکام تکلیفی و وضعی با هم متفاوت بوده و قابل مقایسه با یکدیگر نیستند. شاهد بر اختلاف سنخ این است که هیچ کس قائل نشده زمان تعلّق حکم تکلیفی و وضعی باید واحد باشد.

**نقض هفتم: قبح تکلیف در صورت نبود داعی بر فعل**

در تهذیب الاصول غیر از شش نقضی که حاج آقای والد از مرحوم امام نقل کرده و آنها را بررسی می کند، نقض هفتمی نیز وارد شده است. ایشان می فرماید:

**و منها: قبح تکلیف صاحب المروّة بستر العورة؛ فإنّ الدواعی مصروفة عن کشف العورة، فلا یصحّ الخطاب؛ إذ أیّ فرق بین النهی عن شرب الخمر الموجود فی أقاصی الدنیا و بین نهی صاحب المروّة عن کشف سوأته بین ملأ من الناس؟! و نظیره نهی المکلّفین عن شرب البول و أکل القاذورات ممّا یکون الدواعی عن الإتیان بها مصروفة؛ إذ أیّ فرق بین عدم القدرة العادیة أو العقلیة علی العمل، و بین کون الدواعی مصروفة عنها؟!**[[1]](#footnote-1)

شبیه به این نقض در کلام مرحوم خویی[[2]](#footnote-2) نیز وارد شده البته ایشان به نحوی دیگر بحث را دنبال می کند که به هنگام بررسی کلام مرحوم خویی، نحوه ورود نقض در کلام ایشان تبیین خواهد شد. شهید صدر; نیز در این باره نکاتی را بیان کرده که در اینجا به آنها اشاره می شود.

**ایجاد داعی ثانوی**

اولین نکته آن است که فرض کنید داعی بر فعل وجود داشته و مثلاً داعی بر حفظ نفس موجود است. حال آیا اشکالی دارد شارع با امر به حفظ نفس، داعی دومی را ایجاد کند؟ اگر بحث در امر به شیء موجود بود، تحصیل حاصل بوده و شکی در عدم صحت آن نیست اما سخن در این است که داعی بر فعل وجود دارد اما فعل هنوز انجام نشده است، حال آیا ایجاد داعی ثانوی محل اشکال است؟ در این باره به هنگام بررسی کلام شهید صدر; بیشتر سخن خواهیم گفت.

**تفاوت مثال های موجود در کلام مرحوم امام**

مرحوم امام مثال­هایی را برای وجود داعی طبعی بیان کرده که به نظر می­رسد بین آنها تفاوت وجود دارد. مثال اول قبح تکلیف صاحب عروه به ستر عوره است. ستر عوره امری وجود بوده و مطلوب شارع از این امر، ایجاد آن است و نهی از کشف عورت نیز بازگشت به امر به ستر عورت دارد. اما در مثال نهی از اکل قاذورات و شرب بول، مطلوب شارع امر عدمی عدم اکل قاذورات و عدم شرب بول است. به نظر می­رسد بین جایی که

مطلوب شارع فعل بوده و جایی که مطلوب شارع ترک باشد، تفاوت وجود دارد. به این بیان که امر عدمی خود به خود محقّق بوده و وجود آن نیازمند انگیزه است در حالی که امر وجودی برای تحقق نیازمند سبب است.

پس در جایی که مطلوب شارع فعل وجودی است مانند ستر عورت، این فعل به خودی خود موجود نبوده و تنها داعی طبعی بر فعل آن وجود دارد حال باید در آن بحث کرد که در فرض وجود داعی طبعی، جعل داعی تشریعی صحیح است؟ اما در جایی که مطلوب شارع ترک و امر عدمی است مانند اکل قاذورات، نبود داعی بر فعل در بقای آن بر عدم و انجام نشدن آن کفایت کرده و برای فعل نیازمند داعی است. به عبارتی دیگر، در ترک نیازی به داعی بر ترک نبوده و عدم داعی بر فعل کفایت می کند. در نتیجه بین امر وجودی و عدمی تفاوت وجود دارد اما آیا این تفاوت موجب تغییر در حکم است؟ مرحوم نائینی بین وجودی و عدم تفاوت قائل شده و شهید صدر; نیز در امر وجودی پاسخ داده است که اشکالی ندارد با وجود داعی طبعی، داعی تشریعی نیز ایجاد شود. البته به هنگام بررسی کلام مرحوم خویی در این باره بیشتر بحث خواهیم کرد.

**تقریب مدعای امام در خطابات قانونیه**

مدعای امام در خطابات قانونیه را می­توان به دو تقریب بیان کرد.

1. امکان دارد مراد ایشان این باشد که خطاب به هیچ وجه منحل نمی گردد.

2. امکان دارد مراد ایشان این باشد که خطاب کلی به خطابات جزئیه منحل می­شود، اما نیازی نیست شرایط صحت خطاب در تک تک خطابات جزئیه وجود داشته باشد و وجود شرایط خطاب در برخی از خطابات انحلال یافته در صحت خطاب عام کفایت می­کند. به عبارتی دیگر، انحلال امری قهری بوده و در حیطه اختیارات قانون­گذار نیست و مشکل محتمل لغویت است که با فرض وجود شرایط صحت خطاب در برخی از خطابات جزئیه، این مشکل نیز پیش نمی­آید و خطاب می­توان این مورد و سایر موارد را شامل گردد.

از برخی از کلمات مرحوم امام بیان دوم استشمام می­شود اما تأکید بیشتر امام در الفاظ به بیان اول است و گویا ایشان اصل انحلال را انکار می­کند. حال با صرف نظر از مراد مرحوم امام، صحت هر یک از این دو بیان را مورد بررسی قرار می­دهیم.

**حقیقت اعتبار (واحد یا متعدد بودن)**

اگر مراد مرحوم امام این باشد که خطاب اساساً منحل نمی شود، باید برای بررسی آن به عنوان مقدمه حقیقت اعتبار را توضیح داده و دید آیا اعتبار واحد است یا متعدد؟ در برخی از کلمات سخن از انحلال حکمی و ضمنی و مانند آن به میان آمده که در اینجا به دنبال بحث کردن از این زاویه نیستیم. بلکه مراد این است که اگر حقیقت اعتبار و نحوه تعلق اعتبار به امر کلی را درست تحلیل کنیم به این نتیجه می­رسیم که تکلیف به امر کلی حقیقتاً متعدد است. با این مقدمه حقیقت اعتبار را توضیح می­دهیم.

به نظر ما حقیقت اعتبار فرض است مثلاً در «زید اسد» اسد بودن زید امری حقیقی نبوده و امری که متکلم در عالم اعتبار برای زید فرض می­کند. اما با تحقق این فرض، چند امر حقیقی تحقق می یابد. اول نفس فرض است که خود فرض کردن امری حقیقی است نه اعتباری. دوم با تشبیه زید به اسد، برای مشبّه و مشبّه به دو امر حقیقی انتزاعی تحقق می یابد. به این معنا که زید خارجی و اسد خارجی دو وصف خارجی انتزاعی پیدا می­کنند. وصف انتزاعی زید خارجی این است که زید چیزی است که به اسد تشبیه شده و وصف انتزاعی اسد خارجی آن است که اسد چیزی است که زید به آن تشبیه شده است. این دو امر، وجودی حقیقی دارند به اعتبار منشأ انتزاع اما مستقل نبوده و انتزاعی می باشند. باید دقت داشت: بین امر اعتباری و انتزاعی تفاوت وجود دارد. امر اعتباری چیزی است که وجود خارجی ندارد اما امر انتزاعی وجود خارجی دارد اما این وجود خارجی مستقل نبوده و به اعتبار منشأ انتزاع است. مراد در این جا نیز انتزاعی بودن دو وصف محقق شده برای زید و اسد است نه اعتباری بودن آنها.

این بحث تنها درباره اعتبار و فرض نبوده و در بسیاری از امور ذهنی که ارتباط با خارج دارند همین مباحث موجود است. مثل آرزو که امری ذهنی است اما امر خارجی متعلق آن است. مثلاً با آرزوی بهشت یا عاقبت به خیری که در آینده محقق می­شوند، آن بهشت و عاقبت به خیری، متصف به این وصف می­شود که متعلق آرزوی من است. در این موارد آرزو در زمان حاضر تحقق یافته و تحقق آرزو در این زمان باعث می­شود بهشت و عاقبت به خیری که در آینده می­آید، متصف به وصف متعلق الرجا شوند.

تصور نیز از همین مقوله است و با تصور بهشت وجود خارجی بهشت متصف به وصف متعلق تصور بودن برای متصوّر می­شود. به عبارتی دیگر، صورت ذهنیه بهشت در ذهن متصور موجود است.

**معلوم بالذات و معلوم بالعرض**

برای بهتر روشن شدن این سخن اشاره به بحث حقیقت علم مفید است. برخی از فیلسوف­ها معلوم را به دو قسم معلوم بالذات و معلوم بالعرض تقسیم کرده و معلوم بالذات را صورت ذهنیه دانسته و معلوم بالعرض را وجود خارجی شیءای می­دانند که صورت ذهنیه آن در ذهن عالم موجود است.

حاج آقای والد می­فرماید: در این بحث خلطی رخ داده است. اگر علم را حضور صوره الشیء بدانیم، صورت ذهنیه نه بالذات و نه بالعرض، معلوم نیست زیرا خود صورت ذهنیه در ذهن عالم وجود دارد نه صورتِ صورت ذهنیه. بلکه صورت ذهنیه شیء خارجی در ذهن وجود دارد و با این اعتبار، معلوم ما نفس شیء خارجی است. اما در صورتی که علم را حضور الشیء معنا کنیم، صورت شیء در ذهن موجود بوده و همین معلوم عالم است و اتصاف معلوم بودن به شیء خارجی ادعا و تجوز است.

پس معلوم بودن یا نبودن شیء خارجی وابسته به نحوه تعریف از علم است اگر علم حضور صوره الشیء باشد، شیء خارجی معلوم بالذات است و صوره ذهنی معلوم نیست نه بالذات و نه بالعرض. اگر علم را حضور الشیء معنا کنیم، صورت ذهنی معلوم بالذات بوده وشیء خارجی به ادعا و تجوّز متصف به وصف معلومیت می­شود.

حال با فرض معنا کردن علم به حضور صوره الشیء، اگر علم به بهشتی که پس از فنای دنیا تحقق می­یابد تعلق بگیرد، صورت بهشت در ذهن عالم حاضر شده و نفس بهشت خارجی که در آینده تحقق می یابد، معلوم بالذات است هر چند علم در زمان حاضر است.

این بحث با تعبیر عنوان انتزاعی و منشأ انتزاع مطرح شده اما تعبیر صحیح عنوان های ذهنی کاشف و مکشوف است که عنوان ذهنی مرتبط با خارج، به شیء خارجی به تبع عنوان ذهنی، وصفی حقیقی می­دهد که ممکن است زمان این وصف و زمان عنوان ذهنی، تفاوت داشته باشد.

**تعدد محکیّ عنوان واحد**

با در نظر گرفتن تحلیل حقیقت علم و اعتبار باید گفت: برخی از عناوین محکی متعدد دارند به این معنا که عنوان واحد از امور خارجی متعددی که صورت آنها در ذهن است، حکایت می­کند. مانند تصور تمام انسان­ها که با یک تصور واحد، تمام انسان هایی که در خارج و زمان و مکان های مختلف وجود دارند، تصور می­گردد. در این مثال با یک تصور واحد، تمام انسان های در خارج متصف به وصف متصور بودن و معلوم بودن می شوند. پس هر چند علم واحد است، اما معلوم متعدد بوده و علم واحد می تواند معلوم های متعددی داشته باشد. علت این امر این است که صورت ذهنی اشیاء خارجی در ذهن موجود بوده و علم به حضور صوره الشیء معنا شد.

در نتیجه بین کلی و شخصی هیچ تفاوتی وجود ندارد و در کلی **(ما یحکی عن کثیر)** یا یک تصور و علم تمام محکی ها به وصف معلومیت و متصور بودن متصف می گردند. در این موارد سه امر وجود دارد: حکایت به عنوان فعلی از افعال، حاکی به عنوان آلت حکایت و محکی. از بین این سه امر، حکایت و حاکی واحد است و یک صورت ذهنیه که حاکی است بیشتر در ذهن وجود ندارد. اما محکی که خارجی است که صورت ذهنی از

آن حکایت می­کند، متعدد بوده و تک تک مصادیق این عنوان کلی به وصف معلومیت متصف می گردند و این تعدد محکی موجب تعدد حکایت یا حاکی نمی­گردد.

از این مطالب روشن شد: عمده مطلب آن است که حقیقت اعتبار به خوبی تحلیل شود که در این صورت بحث انحلال به خوبی واضح می­شود.

حال با توجه به تحلیل حقیقت اعتبار باید دید اثر و حکمی که بار می­شود، متعلق به حاکی است یا حکایت یا محکی؟

مرحوم امام در یکی از نقض ها بیان کرده بود: در قضیه **«کل نار بارده»** یک کذب بیشتر تحقق نیفتاده و حاج آقای والد در پاسخ فرمود: بالوجدان در **«کل من کان فی المجلس زانٍ»** به تعداد افراد حاضر در مجلس، قذف تحقق یافته و همین دلیل بر آن است که صرف فهم نکردن انحلال در مثال **«کل نار بارده»** موجب نبود انحلال در سایر موارد نیست.

به نظر می رسد برای فهم حقیقت مطلب، باید دید اثر متعلق به حاکی است یا حکایت یا محکی؟ همان­گونه که روشن است، صدق و کذب وصف حاکی بوده و با توجه به این که یک حاکی بیشتر وجود ندارد، یک صدق و کذب نیز بیشتر تحقق نخواهد داشت. اما قذف که به ملاک توهین است، از لوازم محکی است که با یک جمله واحد آبروی افراد متعددی ریخته شده و به آنها توهین شده است. پس مهم آن است که اثر متعلق به حاکی است یا محکی؟ در بحث انحلال نیز باید دید اثر انحلال برای حاکی است که در این صورت انحلال وجود ندارد یا برای محکی است که در این فرض، انحلال موجود است. به عبارتی دیگر باید بررسی کرد اثر انحلال برای اعتبار است یا برای معتبر یعنی همان وجود خارجی اعتبار شده؟

برای روشن شدن بهتر بحث اشاره به حقیـقت ملک مناسب است.

**حقیقت ملک**

در تبیین حقیقت ملک باید به عنوان مقدمه گفت: گاه انشان سلطه و قدرت تکوینی بر فعلی داشته و می تواندآن را انجام دهد. اما گاه سلطه تشریعی بر فعلی موجود است. سلطه تشریعی در حقیقت شبیه سازی شده سلطه تکوینی در عالم اعتبار است. به این معنا که کسی که مجاز به تصرف است، گویا سلطه بر تصرف داشته و کسی که مجاز به تصرف نیست گویا چنین سلطه و قدرتی ندارد. با این توضیح، می توان مالک را کسی دانست که این سلطه تکوینی برای او فرض شده و به مفروض السلطنه مالک گفته می شود. حال اگر به صورت عمومی گفته شود: «من حاز ملک» با بیان این جمله تنها یک اعتبار تحقق یافته ولی برای تک تک افرادی حائزین سلطه فرض شده و تمام این افراد متصف به وصف مفروض السلطه بودن می شوند و چون صفت مفروض السلطنه متعدد است، صفت مالکیت نیز متعدد خواهد بود. پس وصف انتزاعی مالکیت متعدد است هر چن منشأ انتزاع آن که «من حاز ملک» باشد، واحد است. به عبارتی دیگر، جعل و اعتبار واحد بوده و مجعول به معنای صفت حقیقه ای که ملاک به آن متصف هستند، متعدد است.

باید دقت داشت: مثلا در مثال «زید اسد» هر چند زید واقعا اسد نبوده و تنها امر اعتباری است، اما زید مفروض الاسدیت حقیقتا مفروض الاسد است. به همین دلیل اگر اثر برای مفروض الاسدیت باشد، تعلق به امری حقیقی دارد.

با این بیان روشن شد: کلام منقول از علامه طباطبایی که تمام مباحث اصول خلط بین امر اعتباری و حقیقتی است و نباید آثار امر حقیقی را بر امر اعتباری سرایت داد، سخنی تام نیست زیرا حتی در اعتبار نیز امر حقیقی وجود دارد. بله تذکر این نکته ضروری است که ما عناوین انتزاعی و مناشئ انتزاع داریم و آثار عناوین انتزاعی که وجود مستقل نداشته و وابسته به منشأ انتزاع است، با آثار منشأ انتزاع متفاوت است. به تعبیر عام­تر می توان گفت: تمام عناوین ذهنیه مانند علم، شوق، قبح، فرض، تقدیر و ... از این سنخ است که به تبع تحقق فعل ذهنی، امور خارجی مرتبط به آنها متصف به اوصاف حقیقی می شوند.

نتیجه آنکه، در خطابات یک جعل و اعتبار وجود دارد که به تبع این جعل، وصف حقیقی در خارج تحقق می­یابد اما این وصف حقیقی انتزاعی بوده و وابسته به منشأ انتزاع است. انحلال نیز امری حقیقی اما تبعی است و تعابیر انحلال ضمنی و انحلال حکمی، تعابیر صحیحی نیست. اما مهم آن است که اثر برای نفس عنوان انتزاعی است یا اثر متعلق به منشأ انتزاع است؟

خلاصه انحلال این است که با یک وجوب امر کلی، حقیقتاً تمام جزئیات متصف به وصف واجب بودن می شوند که در جلسه آینده حقیقی بودن انحلال بیشتر توضیح داده خواهد شد.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

1. تهذیب الاصول، السید روح الله الموسوی الخمینی (سبحانی)، ج3، ص231. [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي )، ج‏1، ص: 459 [↑](#footnote-ref-2)